

سنت روشنفکری جدید

بیژن عبدالکریمی

که در بخش اندکی از جامعه روشنفکری ایران شکل گرفته و همین خردگرایی است که این بخش را بسیار ممتاز و متمایز از دیگر اقشار جریان روشنفکری قرار می‌دهد.

ممکن است این سخن در وهله نخست نامعقول به نظر آید، زیرا این سؤال را برمی‌انگیزد که چگونه می‌توان خردگرایی را به عنوان یکی از اوصاف نوین بخشی از روشنفکران جامعه برشمرد در حالیکه اساساً مقوله روشنفکری با خردگرایی و تکیه بر اندیشه و خرد پیوندی دیرینه دارد و نه تنها در دوره جدید روشنفکری جامعه ما، که حتی در دوره‌های بسیار پیشتر تاریخ فرهنگ این سرزمین نیز - برای نمونه در کلام معتزله یا در فلسفه مشائی - ما چنین عقل‌گرایی را بوضوح می‌یابیم.

در پاسخ به این پرسش ذکر چند نکته ضروری است: اولاً، آن جریان عقل‌گرایی که در آغاز شکل‌گیری تمدن بزرگی اسلامی و بر اثر رویارویی با تفکر و فلسفه یونانی، به دنبال نهضت بزرگ ترجمه از نیمه دوم قرن دوم هجری در فرهنگ ما شکل گرفت و خود را در حوزه‌هایی چون کلام اعتزال و حکمت مشاء، باز نمود، متأسفانه به دلایل مختلف فرهنگی، اجتماعی و تاریخی بتدریج جوش و خروش اولیه خود را از دست داد و به سردی دهشت باری گرایید، تا آنجا که در قرون بعد چیزی جز یک تن نیمه فسرده و بی‌روح از آن خردگرایی باز نماند که آن هم صرفاً در شکل شرح و حاشیه‌نویسی و تکرار و تقلید خود را نمایان ساخت.

از سوی دیگر جریان روشنفکری در دوره جدید تاریخ ما بکلی منقطع از سنت عقل‌گرایی موجود در بطن تاریخ اندیشه ما بود و آشخور فرهنگی و فلسفی آن بیشتر تقلید از آرا و اندیشه‌های متفکران عصر به اصطلاح روشنائی غربی، سکولاریسم و نهضت رمانتیسیم - آن هم از نوع سطحی فرانسوی و نه از نوع رمانتیسیم عمیق آلمانی - و در این اواخر تقلید از ایدئولوژیهای قرن نوزدهمی اروپا، همچون نهضت سوسیالیسم و مارکسیسم بود. لذا، ظهور این عقل‌گرایی در بخش کوچکی از جامعه روشنفکری ایران را می‌توان به بیانی، بازگشت و تجدید عهد با همان راسیونالیسمی دانست که چهره‌هایی چون شیخ‌الرئیس و فارابی از سردمداران آن بودند.

ثانیاً، خردگرایی و راسیونالیسمی که اینجا از آن سخن می‌رود و به عنوان بارزترین صفت یک تیپ نوین اجتماعی در جامعه روشنفکری ما از آن یاد می‌شود، بسیار متفاوت از آن عقل‌گرایی است که در تاریخ فرهنگ و تاریخ جریان روشنفکری ما وجود داشته است.

این گروه جدید از روشنفکران، با ایمان به این اصل که «عقل و تفکر» همه چیز را در برمی‌گیرد و هیچ چیزی نیست که بتواند از سیطره آن برکنار بماند و حتی امر مقدسی چون «دین» و هر مرجع دیگری و حتی خود «عقل و اندیشه» باید آزموده شود و زیر ذره‌بین تحقیق قرار گیرد، به خردگرایی آنچنان وسعت و دامنه‌ای بخشیده‌اند که در طول تاریخ فرهنگ ما کم سابقه و کم نظیر بوده است.

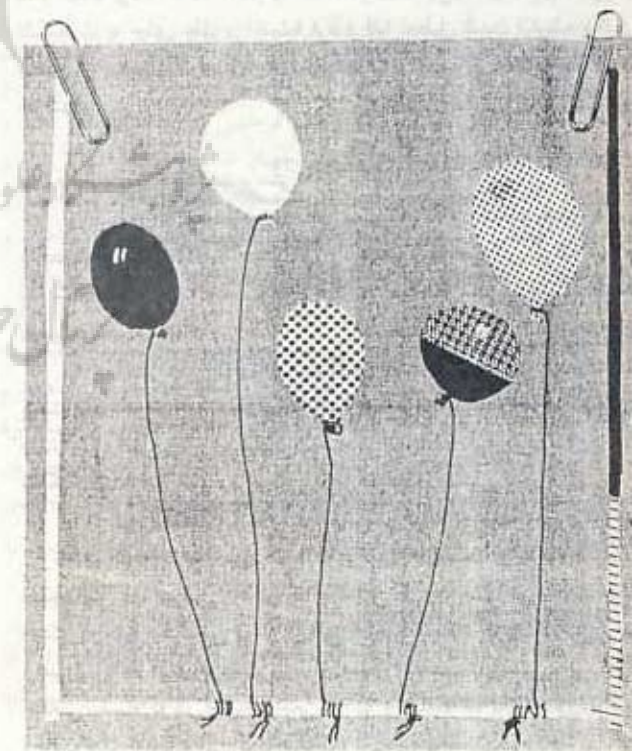
راسیونالیسم این گروه جدید اجتماعی از حیث عمق و بی‌حد و مرزی، غیرقابل قیاس با خردگرایی روشنفکران پیشین و حتی آن نوع عقل‌گرایی است که در سنت فلسفی ما مشاهده می‌شود. این تیپ نوین اجتماعی با اعتقاد به این اصل که شناسایی ناتمام و تمام نشدنی است، با قاطعیت می‌کوشد تا پرسش را تا آخرین مرزهای آگاهی ادامه دهد و با عشق و اشتیاق به شناسایی بیکران، خواهان آن است که نه تنها هر واقعی، بلکه امکان هر تفکری را نیز مورد کنکاش و بررسی قرار دهد. این نسل جدید، آمادگی دیدن و شنیدن و تفکر

این نوشتار خواهان اثبات این مدعاست که در دهه اخیر یعنی پس از فروکش کردن شور و التهابات سالهای نخستین پس از پیروزی انقلاب و پس از کاسته شدن تشهای شدید اجتماعی، در جامعه روشنفکری ایران، تیپ نوینی شکل گرفته است که هر چند در حال حاضر به لحاظ کمی، فئه قلبی بیش نیستند اما به لحاظ کیفی، بسیار متفاوت از دیگر بخشهای جریان روشنفکری می‌باشند.

این تیپ نوین اجتماعی دارای گرایشات و ویژگیهایی است که در تاریخ جریان روشنفکری دیارمان کم سابقه و یا حتی بی‌سابقه بوده است و همین اوصاف و گرایشات است که آنان را از یکسو در مقابل اقشار سنتی جامعه و از سوی دیگر تیبها و لایه‌های مختلف جریان روشنفکری در تعارض قرار داده است. لذا، بیان اوصاف و مشخصات این گروه اجتماعی را می‌توان به منزله نقد و بررسی ضمنی و تلویحی مبانی دیگر حرکت‌های روشنفکری در طول یک قرن و نیم اخیر دانست. مهمترین اوصاف و مشخصات این گروه جدید اجتماعی عبارت است از:

راسیونالیسم یا خردگرایی:

آنچه که حقیقتاً تازه است، خردگرایی یا راسیونالیسمی است





فرو ریختن همه برج و باروهای ستر خردستیزی و خردگریزی در دبار ما برداشته‌اند، آنچنان که درک این حقیقت شور و امیدی راستین در قلبهای آگاهان برمی‌انگیزد و گرچه هنوز نمی‌توان مدعی رهایی مطلق این گروه از اسارت همه حصارهای ذهنی ساخته و پرداخته تقلیدها و تلقین‌ها بود، اما نشانه‌های تلاش برای یک چنین رهایی و آزادی از همه قیودات تحمیلی را می‌توان در آنها بازشناخت.

نکته بسیار مهم دیگر اینکه، به هیچ وجه نباید تحقق این خردگرایی در دیارمان را کاملاً مساوی و مساوق با راسیونالیسم جدید به معنی فلسفی‌اش گرفت یعنی همان راسیونالیسم دکارتی که نهایتاً به اصالت ریاضیات و اصالت علم فیزیک می‌انجامد. گرچه درون همین گروه جدید روشنفکران، طیفهایی هستند که خواهانند عقل‌گرایی را صرفاً در چهارچوب راسیونالیسم جدید غربی تفسیر کرده و نهایتاً نتایج حاصله از آنرا بر همین خردگرایی که در جامعه ما شکل گرفته است، مرتب سازند.

به هر حال، آنچه که در این مقاله، از آن به راسیونالیسم یاد شده است، صرفاً آن نوع عقل‌گرایی است که در برابر خردستیزی و تفکر گریزی و ناندیشی و بی‌اعتبار ساختن عقل و منطق و علم قرار می‌گیرد.

این خردگرایی به معنای مخالفت با تمامی بتهای ذهنی و مبارزه با همه عواملی است که اندیشه را از اندیشیدن باز می‌دارد، لذا در صحنه حیات سیاسی و اجتماعی، برای این دسته از روشنفکران تکیه بر تفکر و اندیشه، شاخصه‌های دیگری را به دنبال دارد که آنها را تا حدود زیادی متفاوت از اقلار وسیع و جریانان گوناگون جامعه روشنفکری ایران می‌سازد که اهم آنها عبارتند از:

الف. مخالفت با تحزب‌گرایی:

مراد از تحزب‌گرایی که متأسفانه یکی از بدترین آفاتی است که همواره بخش وسیعی از جامعه روشنفکری ما، بعد از شهریور ۲۰، بدان مبتلا بوده است، عبارت است از جانسین شدن حزب، گروه و تشکیلات به جای عقل و اندیشه فرد و لذا تعطیل شدن اندیشه و تفکر فردی در برابر الگوها (= Paradigm) و فضای ذهنی این گونه حرکتها.

ب. مخالفت با شخصیت‌پرستی:

منظور از شخصیت‌پرستی یعنی اقتدا و اعتقاد به بزرگان و شخصیتهایی که حقانیت مطلق آرا و اعمال آنها مفروض گرفته شده و لذا شخصیت فکری، عملی و اخلاقی آنها، از نظر پیروانشان، نقد ناپذیر به نظر می‌آید.

در نظر این گروه جدید از روشنفکران، نفس شخصیت پرستی، در هر نوع و شکلش محکوم و مطرود بوده و صرفاً نمی‌توان مانند خیل انبوهی از روشنفکران، دیگران را به دلیل وجود این آفت محکوم کرد، اما خود را از این خطر مصون دانست.

اکثر روشنفکران غالباً فراموش می‌کنند که هر حزب و گروهی - و نه صرفاً خود آنان - به آنچه که فراوی آنهاست و به شخصیتها و سبیلهاش دل خوش‌اند، در حالیکه این گروه اجتماعی جدید معتقد است که هیچ مصلحتی فراتر از این حقیقت نیست که رشد عقل‌گرایی و مبارزه با هرگونه خردستیزی - از جمله شخصیت‌پرستی - بزرگترین خدمتی است که در حق جوامعی از نوع جامعه ما باید صورت گیرد و آنان برای شروع این گونه مبارزه، از نقد شخصیتها آغاز می‌کنند که خود و گروه اجتماعی خود بدانها سخت وابسته و دارای تعلق

بی‌نهایت را در خود یافته است، لذا ذهن او همواره بی‌آرام و همیشه ناخرسند است و پرسش و بررسی در ذهن او هیچ مرزی نمی‌شناسد، اما در اینجا، اندکی تردید هست و آن اینکه آیا براستی یک چنین خردگرایی بی‌حد و مرزی، در بخشی از جامعه روشنفکری ما شکل گرفته، و آیا این گروه حقیقتاً تمامی حصارهای ذهنی را فرو ریخته و همه تار و پودهایی را که سنت و تقلید و تلقین و تاریخ بر ذهن و احساس ما تحمیل کرده، به یکسو افکنده است؟

آیا براستی این شجاعت در دانستن و عقل‌گرایی مطلق آنچنان که در ساخت ذهن و اندیشه باختر زمین صورت گرفته در ديار ما نیز تحقق یافته است؟

یاسپرس معتقد است: «باختر زمین، مرزهای خردگرایی را با چنان وضوحی می‌شناسد که تاکنون در هیچ جای دنیا دیده نشده است... از اینرو باختر زمین قاطعیتی دارد که هر موضوعی را تا نقطه‌نهایی دنبال کند، به روشنی کامل رساند، و در برابر «یا این - یا آن» قرار دهد، بدین سان اصول را عیان نماید و درونی‌ترین جبهه‌های نبرد را برقرار سازد»^{۱۰}

حال آیا ما نیز می‌توانیم با چنین قاطعیتی از عقل‌گرایی بی‌حد و مرز این گروه اجتماعی سخن بگویم؟

واقعیت امر این است که آنچه در جامعه ما شروع به جوانه‌زدن نموده، با آنچه در غرب تحقق و فعلیت یافته است، بسیار فاصله دارد. اما همه سخن بر سر آن است که این گروه جدید روشنفکران، در دهه اخیر، گامی بسیار بلند و اساسی در راستای

از نظر اين دسته از روشنفكران، نقد بزرگان، عين بزرگداشت آنان است و هر گروه اجتماعي، خود بايد به نقد و ارزيابي شخصيتها و سبيلهاي مورد علاقه اش بپردازد تا اين، نخستين گام عملي در راه زدودن آفت مهلك شخصيت پرستي در جامعه ما باشد.

ج. مخالفت با حماسه گرایی:

گرچه حماسه و حماسه گرایی به روح آدمی زیباییها و عظمتهایی می بخشد که آنانکه فاقد آنند از آن زیباییها و عظمتها بی بهره اند و گرچه در غالب اسوه ها و شخصیت های بزرگ روشنفکران این آب و خاک در هر شکل و نوعش، جنبه هایی از حماسه به چشم می خورد، اما همین فرهنگ حماسه و حماسه گرایی، زمانی که موجبات غلیان و غلبه احساسات بر اندیشه و تفکر را فراهم می سازد - تا آنجا که احساسات پاک و معصومانه عدالت خواهانه و ارزش جویانه جوانان را بکلی جدا و بیگانه از تأمل و نظر قرار می دهد - آماج حملات شدید این تیپ جدید روشنفکران قرار می گیرد و این دسته از جامعه روشفکری ما به عنوان عکس العملی در برابر یک تاریخ حماسه و مخالفت با حماسه گرایی بیگانه از اندیشه، خود را از هر گونه فرهنگ حماسی دور و معصون نگاه می دارند و به همین دلیل مورد انتقاد آن دسته از روشنفکرانی قرار می گیرند که جز در فضای غلیان احساسات و جوش هیجانات نمی اندیشند و اساساً نمی توانند بیندیشند.

۲. معرفت شناسی غیر دگماتیستی:

یکی دیگر از شاخصه های این تیپ جدید، دوار بودن مبانی نظری غیر دگماتیستی و غیر جزم اندیشانه است، به این معنا که آنان هیچگاه شناخت خویش از واقعیت های جهان را عین واقع نمی انگارند و همواره احتمال خطا را در شناخت خود راه می دهند. به اعتقاد آنان هیچ فرد و هیچ گروهی نمی تواند مدعی وصول تام و تمام به حقیقت و مصون از اشتباه و خطا باشد.

این بینش دقیقاً در مقابل آن دسته از گرایشات و اندیشه هایی قرار می گیرد که شناخت خود از واقعیت های جهان را عین واقع و حاق واقعیت تلقی کرده و بدون هیچ توجهی به محدودیت های ذهن و شناخت بشری، معرفت خویش از جهان هستی را در تطابق تام و تمام با واقعیت تلقی می کنند و به همین دلیل پراحتی به صدور احکامی قطعی و لایتخلف در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی، و مرزبندی های مختلف میان آدمیان و گروه های اجتماعی دست می یازند. مطابق بینش نخست، از آنجا که شناخت هیچیک از ما محال از خطا و اشتباه نیست، لذا برای تصحیح خطاها و اشتباهات معرفت خویش از واقعیات، ما نیازمند «همکاری و مشارکت همگانی» هستیم و در مقابل باور کثیری از روشنفکران که معتقدند حق و حقیقت نزد من و نزد گروه اجتماعی من است، اینان معتقدند که حقیقت در دیالوگ و در تقابل و برخورد آرا و اندیشه های همگان، جلوه می نماید.

۳. توجه به جهل بشری:

این گروه جدید روشفکری بخوبی پی به این حقیقت برده است که دامنه جهل آدمی بیکران است و آنچه ما می دانیم نسبت به آنچه که نمی دانیم حدی است که به صفر میل می کند. اینان پدرستی می دانند که میان قسمتهای روشن معرفت، یعنی

آنچه که می دانیم، با بخشهای تاریک دانش بشری، یعنی هر آنچه که نمی دانیم، چه پیوندی وثیق و ناگسستی وجود دارد و سرنوشت صحت و ابقان حوزه دانسته ها، در دایره بیکران ندانسته ها است که رقم زده می شود.

این دسته از روشنفکران بخوبی دریافته اند که «هیچ نمی دانند» و به شکرانه دستیابی به این «وقیع ترین مرتبه دانایی» سقراط وار ستیز با «جهل مرکب» را سرلوحه رسالت خویش قرار داده اند یعنی ستیز با ادعاهای دروغین همه آنانی که نمی دانند اما مدعی دانستن اند و کورانی را می مانند که خواهان عصاکشی کوران دیگر باشند.

از علائم و نشانه های پی بردن به دامنه بیکران جهل آدمی و خروج از «جهل مرکب» به «جهل بسیط»، تواضع، رعایت ادب و زانوی شاگردی زدن در پیشگاه صاحبان علم و معرفت و حفظ مراتب ایشان و عجلوانه قضاوت و اظهار نظر نکردن و خود را در تمامی زمینه ها صاحب نظر ندانستن و حدود را شناختن و... است که این همه، در میان بخش وسیعی از جامعه روشفکری ما، چه ذری است نایافتنی.

۴. بحران آگاهی:

تنها در بخش اندکی از جامعه روشفکری ایران، «احساس بحران» و بحران اندیشی بر جان و دلشان چنگ انداخته است. بنیستها، متزلزل شدن و فروپاشی بسیاری از ارزشها و ناکامی و بی حاصلی بسیاری از تجربه ها چه در سطح جهانی و چه در قلمرو دیارمان، دیگر اجازه نمی دهد که این بخش از جریان روشفکری ما که در بحران و بر بحران می اندیشند، همچون اقشار وسیع روشنفکران، هنوز به آرا و باورهای خام خویش دل خوش کرده و در پیله های ایدئولوژیک و سیاسی و گروهی خود خوش تنیده باشند.

اینان به طوفانی نظر دارند که از حدود دو قرن پیش و پس از رویارویی فرهنگ ما با تمدن و فرهنگ جدید غرب در سرزمین مان آغاز شده و زمین لرزه ای را احساس می کنند که سالهاست در پی متزلزل ساختن برج و باروهای ستبر ارزشها و سنتهایی است که همچون درخت کهنالی در دل تاریخ ما ریشه دواینده است و امروز این برج و باروهای ستبر با شدت و حدتی بسیار شروع به فروپاشی کرده است و تنها بخش اندکی از روشنفکران ما بر این اندیشه اند که پس از این فروپاشی، بر ویرانه های این کهنه بنا، چه می توانند بسازند و چه طرحی می توانند بیفکنند؟ بخصوص که تجربیات جهانی نیز شکست و ورشکستگی بسیاری از طرحها را به نمایش گذاشته است.

گرچه توجه به بحرانها، اندیشه و نظر بخشی از جامعه روشفکری ایران را به خود معطوف داشته است اما این بحران آگاهی، بیش از هر کسی بر ذهن و احساس گروه جدیدی از روشنفکران سنگینی می کند که از آنها با عنوان یک تیپ نوین اجتماعی، یاد کردیم.

۵. ورود به ساحت تفکر:

بحران، این گروه جدید روشفکری را واداشته است که برای جست و جوی راهی، به «ساحت تفکر» گام نهند و به همه راه حل های دروغینی که حاصل سنتها، تقلیدها، تلقینها و جوسازیهای گروهی و ایدئولوژیک است، شدت نابور باشند.

اینان در طوفان همه جاگیر زمان ما خواهانند که در «ذات تفکر» قرارگاهی جست و جو کنند و به تمامی پناهگاههای غیر

راستین بی‌اعتمادند و از «اندیشیدن» در عمیق‌ترین مفهوم آن نمی‌هراسند و به بار سنگین تفکر و خطرات و مسئولیتهای طاقت‌فرسای که دانستن و آگاهی بر دوش آنها می‌نهد، تن می‌دهند و جز دانایی و عشق به دانایی راهی برای نجات نمی‌شناسند.

اینان در ساحت تفکر، به فراروی از سطح و تلاش برای دستیابی به عمق، نهایت و مبنا فرا خوانده شده‌اند و در این فراروی، برای انسان، حقیقت، مبنا، نهایت، تکیه‌گاه و قرارگاهی می‌جویند، جست و جویی که پایان نمی‌پذیرد و همواره ادامه دارد و در این استمرار، اندیشه پیوسته از سطحی تجاوز می‌کند و به مرتبه‌ای دیگر می‌رسد، بی‌آنکه به نقطه‌ای نهایی خود را محدود سازد.

در ساحت تفکر، فهم، حقیقت هر موضوعی را مدیون حقیقتی فراگیرتر می‌کند، بی‌آنکه بتواند به آن حقیقت نهایی دست یابد. این چنین رویکردی به ساحت نظر و عالم تفکر، در صحنه عمل و حیات سیاسی و اجتماعی، نتایج و پیامدهایی را به همراه خواهد داشت که از دیگر اوصاف و نشانه‌های این گروه جدید اجتماعی در جامعه روشنفکری ماست.

۶. توجه به ساختارها:

این گروه جدید روشنفکران به دلیل تلاش برای فراروی از سطح به عمق، از ظاهر به باطن، از نتایج به مبانی و از معلول به علت، بیش از آنکه تلاشهای ذهنی و فکری و عملی‌شان را معطوف رویانهای سیاسی و اجتماعی سازند، سبزشان را متوجه ساختارهایی کرده‌اند که ریشه در دل تاریخ و فرهنگ ما دارد.

اینان بخوبی دریافته‌اند که بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی ما ناشی از معضلات ساختاری و گره‌های کور تاریخی است که گشودن آنها تلاشها و فداکاریهای فکری و نظری عظیمی می‌طلبد، و کاملاً آگاهند که هیچ جامعه‌ای به صرف رجزخوانی سیاسی و طرح شعارهای اجتماعی و بظاهر انقلابی نمی‌تواند به یافتن چنین پاسخها و راه‌حلهایی برای مشکلات ساختاری و تاریخی خویش نائل آید، مشکلاتی که نشأت گرفته از فرهنگ دیرینه و باورهای ذهنی بومی جامعه بوده و با بخشنامه‌های رسمی دولتمردان و بیانیه‌های سیاسی روشنفکران نیز از میان نخواهد رفت؛ و اساساً از آنجا که غالب دولتمردان و روشنفکران ما خود حاصل همین فرهنگ و باورهایند، فرهنگ و باورهایی که در جان و روان آنها هم ریشه دوانیده است، همچون کلاف سردرگمی است که تلاش برای گشودن آن، تا زمان اسارت در بند سطح و رویا، ناممکن به نظر می‌رسد.

۷. گرایش تحلیلی:

قاضی صاعد اندلسی، تذکره‌نویس مسلمان در کتاب خود موسوم به طبقات الامم، درباره ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی، نخستین فیلسوف عرب - که عقایدش آمیزه‌ای بود از طبیعیات ارسطویی و علم‌النفس افلاطونی و الهیات معتزلی - می‌گوید: او اهل ترکیب بود و نه اهل تحلیل. حکم قاضی صاعد درباره کندی، در مورد بخش وسیعی از جامعه روشنفکری ما نیز صادق است چرا که آنان هم اهل ترکیبند و نه اهل تحلیل.

مراد از اهل ترکیب، کسانی هستند که آرا و باورهایی را از این سو و آن سو اخذ کرده و در مجموعه‌ای پرتعارض و پرتناقض که اجزای آن با یکدیگر ناهماهنگ و ناسازگارند، گرد می‌آورند که طبعاً این تعارضات و تناقضات در صحنه نظر و مهمتر از آن در صحنه عمل، مشکلات عدیده‌ای را به وجود می‌آورند.

اما در مقابل، اهل تحلیل کسانی هستند که می‌کوشند هر اندیشه و باوری را به اصول و مبانی آن، یعنی به ساده‌ترین و بسیط‌ترین قضایای ممکن بازگردانند و هر آموزه‌ای را تا نقطه‌نهایی آن تحلیل کنند تا اصلی‌ترین و درونی‌ترین چالشگاههای نزاع و رویارویی اندیشه‌ها را باز نمایند و ذهن را به قول یاسپرس در برابر «یا این - یا آن» قرار دهند.

به دلیل همین ویژگی است که از نظر تیپ نویسی که در جامعه روشنفکری ما شکل گرفته است، بسیاری از نزاعها و برخوردهای گروههای مختلف اجتماعی که سرمایه‌های عظیم مادی و معنوی جامعه ما را مصروف خود داشته است، بی‌حاصل می‌نماید و یا تحلیلی ساده می‌توان نشان داد که چگونه آموزه‌های این دسته از گروههای مختلف در حال تعارض، حتی در حادترین و شدیدترین نزاعهایشان از اصول و مبانی مشترکی نشأت می‌گیرد و این دسته از گروهها، برخلاف تصادمات شدیدشان، مبانی نزدیک به هم دارند. و خلاصه به مدد این تحلیل و این گونه طرز تلقی است که می‌توان از به هدر رفتن سرمایه‌های عظیم ذهنی و مادی یک نسل معانعت به عمل آورد.

۸. برخورد فلسفی با تمدن غرب:

بیان این محور از یکسو به منظور ارائه یک نمونه عینی از این واقعیت است که ورود به ساحت تفکر و اهل تحلیل فلسفی بودن، چگونه در صحنه عمل و حیات اجتماعی، نحوه برخورد و سطح رویارویی بخشی از روشنفکران ما را با بحرانها و مسائل سیاسی و اجتماعی در ساحت و مرتبه‌ای دیگر قرار می‌دهد؛ و از سوی دیگر به دلیل اهمیت مسأله غرب و تمدن غربی، لازم بود که این مسأله در محوری مستقل مورد اشاره قرار گیرد.

می‌دانیم که بسیاری از مسائل نظری و اجتماعی ما حاصل رویارویی جوامع سنتی جهان سوم با انسان و تمدن جدید غرب است و همین رویارویی است که مسائل عدیده‌ای چون مدرنیزاسیون، توسعه، کسب استقلال سیاسی و اقتصادی و تلاش برای رهایی از اسارت استعمار، کسب هویت و بازگشت به خویش... را در سطح روشنفکران جهان سوم طرح کرده است.

در تاریخ دوره جدید ما نیز از سوی روشنفکران و رهبران اجتماعی برای پاسخگویی به مسائل مذکور همواره تلاشهایی صورت گرفته و راه‌حلهایی پیشنهاد شده است، تلاشها و راه‌حلهایی که لازمه هر یک از آنها اتخاذ موضعی خاص نسبت به فرهنگ و تمدن جدید غربی است.

دسته‌ای از روشنفکران، همچون سید جمال، مصدق، آل‌احمد و شریعتی بیش از هر چیز به پدیده استعمار و رابطه استعماری غرب با شرق توجه داشته و از یک موضع سیاسی، بینش انتقادی خویش را نسبت به غرب اعلام کردند. مارکسیستهای ایران همچون غالب گرایشات چپ در جهان، بیشتر از دیدگاهی اقتصادی و اکونومیستی نسبت به غرب موضع گرفته و نظام کاپیتالیسم و لیبرالیسم اقتصادی و نتایج و پیامدهای آنرا در معرض هجوم انتقادات خویش قرار دادند. از سوی دیگر جامعه مذهبی و روحانیون ما از موضعی اخلاقی و حداکثر کلامی (یعنی توجه به الحاد موجود در غرب) با تمدن غربی روبرو شده و از این منظر به نقد و ارزیابی نظامهای اجتماعی غربی پرداختند. اما اکثر قریب به اتفاق این جریانات و گرایشات از این حقیقت غافل ماندند که اقتصاد، سیاست، الحاد و اخلاق جدید و ظهور پدیده‌هایی چون استعمار،

کایتالیسم، لیبرالیسم و سقوط ارزشهای اخلاقی و دینی، همه و همه ثمرات شجره‌ای است که ریشه در تفکر و مبانی تمدن غربی دارد و این مبانی غالباً برای جوامع سنتی و روشنفکری ما ناشناخته مانده است.

امروزه - صرفنظر از تک چهره‌ها - با ظهور تیپ نوین روشنفکران در سطحی وسیع از اجتماع، این گرایش و طرز تلقی شکل گرفته است که ما بیش و پیش از آنکه به هرگونه موضع‌گیری مثبت یا منفی نسبت به تمدن جدید پردازیم، می‌بایست آنرا بشناسیم، تأمل و نظر در اصول، مبانی، طبیعت و ماهیت تمدن غربی و درک لوازمات و پیامدهای این دسته از مبانی و تحلیل و تحویل سیاست، اقتصاد و اخلاق جدید غرب به اصول و مبانی نظری آن، پدیده مغتنم و بسیار باارزشی است که با این گروه جدید روشنفکران در جامعه ما به عرصه ظهور رسیده است.

طرح پرسشهایی از این نوع که: آیا دوره‌ای که در تاریخ غرب به عصر روشنایی مشهور گشته است، حقیقتاً عصر روشنایی بوده و یا آنچنان که برخی از متفکران قائلند، عصر روشنایی کاذب بوده و اصول و گرایشات آن به سعادت و نجات بشر نینجامیده است؟ آیا برای تمدن جدید، طبیعت و ماهیتی می‌توان قائل شد و یا اینکه وحدت غرب صرفاً وحدتی اختیاری است و نه وحدتی حقیقی، و لذا نمی‌توان برای آن طبیعت و ماهیتی قائل شد؛ در نتیجه تمدن غربی دارای اجزایی است که می‌توان به گزینش برخی از آنها پرداخت؟ و در صورت اخیر، آیا انتخاب و گزینش این اجزا، دل‌خواسته و گزاره بوده و پذیرش هر یک از بخشهای تمدن و فرهنگ جدید - مانند تکنولوژی یا نظام سیاسی آن - ناگزیر، تن دادن به سایر اجزای آن همچون نظام فکری و ارزشهای اخلاقی تمدن جدید را نیز می‌طلبد؟ و تأمل و نظر در اینکه آیا حقیقتاً ما راهی جز آنچه غرب پیموده است پیش روی خود داریم؟ و اگر پاسخ مثبت است، صرفنظر از همه شعارها و رجزخوانیهای سیاسی، این راه کدامست و مشخصات و ویژگیهای آن کدام؟

و یا تاریخ و فرهنگ ما صرفاً ماده خامی است که ضرورتاً فرهنگ جدید صورت خویش را به آن تحمیل کرده و خواهد کرد و تمامی مقاومتها و تلاشهای ما در برابر این صورت‌پذیری بیهوده و بی‌حاصل می‌نماید؟

ماهیت این دوره که به پست مدرنیسم [دوره بعد از مدرنیسم] مشهور گشته چیست و نشانه‌ها و مشخصات آن کدام است؟ و اگر چنین دوره‌ای حقیقتاً در حال شکل‌گیری است، آیا فرهنگ و مبانی نظری ما نیز در انتقال از مرحله مدرنیسم به دوره بعد از آن می‌تواند نقشی داشته باشد؟

اینها همه پرسشهایی است که در بخش وسیعی از جامعه روشنفکری ما مغفول و بی‌توجه مانده و تنها بر ذهن و احساس این گروه جدید روشنفکر، سنگینی می‌کند.

۹. روش آگاهی:

یکی دیگر از مهمترین وجوه تمایز این دسته از روشنفکران با ائتشار وسیع جریانات روشنفکری، توجه و نظر آگاهانه‌ای است که در این گروه جدید روشنفکری همواره نسبت به «روش»های تحقق اهداف و آرمانهای اجتماعی وجود دارد. توجه به افت و خیزها و شکستهای متعدد تاریخی و اجتماعی، این گروه نوین روشنفکری را بر آن داشته است که از صرف تکیه بر آرمانها و ایدآلهای اجتماعی و توصیف آنها دست برداشته و به یافتن راه‌حلهای روشهایی برای تحقق

آرمانها و آرزوها بیندیشند.

«روش آگاهی» حاصل واقع‌بینی و به رسمیت شناختن هر چه بیشتر حصارهای واقعیتی است که همواره در برابر ایدآلهای اجتماعی وجود داشته و دارند.

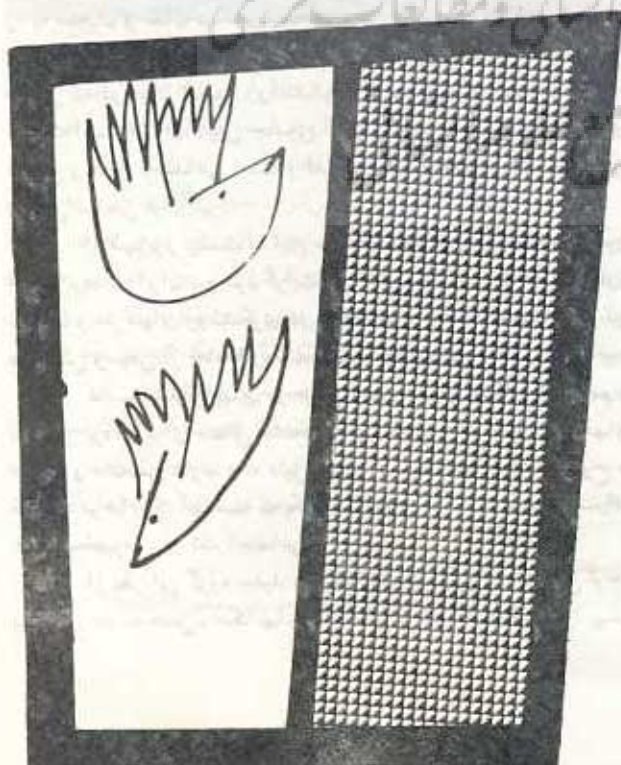
۱۰. تکیه بر وحدت اجتماعی:

این گروه جدید روشنفکری براساس اصول و مبانی معرفت‌شناختی خود یعنی مطلق نکردن دیدگاهها و نظریاتش و عدم ادعای وصول تام و تمام به حقیقت، این واقعیت را بیش و پیش از همه به رسمیت شناخته است که حیات اجتماعی در هر جامعه، محصول ترکیب فکر و اندیشه، علایق و احساسات، و اعمال و رفتار عده‌بیشمار انسانهایی است که در آن جامعه به سر برده و هر یک بر اساس دیدگاهها و منافع فردی و گروهی خویش، اهداف با اعتقادات خاص خود را پیش روی دارند و لذا این پرسش برای این دسته از روشنفکران به طور جدی مطرح است که چگونه می‌توان به وحدت و توافقی دست یافت که بر پایه آن یک جامعه بتواند، اگر نه به طور کامل، اما نسبتاً هماهنگ عمل کند.

این دسته از روشنفکران، برخلاف خیل انبوه گروههای اجتماعی می‌کوشند تا از پله گروه اعتقادی و اجتماعی خود به در آمده و درصدد یافتن روش و زبانی هستند که بتوانند با سایر گروهها و ائتشار اجتماعی به ایجاد ارتباط و تفاهمی نسبی دست یابند. اینان صرفاً از موضعی درون‌گروهی به مسائل اجتماعی ننگریسته و می‌کوشند از منظری ورای نزاعها و جدالهای گروهی و حزبی و فرقه‌ای، به تحلیل جدالها و اختلاف نظرهای موجود در جامعه پرداخته و پاسخها و راه‌حلهایی جهت دستیابی به یک نظم اجتماعی نسبتاً آرمانی برپایه آزادی و مدارا و به منظور هماهنگ ساختن همه نیروهای منفرد و پراکنده گروهها و ائتشار مختلف در راستای تکامل و بهبود حیات اجتماعی، فراهم سازند.

۱۱. مخالفت با گرایشات ایدئولوژیک:

این بحث، مستلزم کنکاشی دقیق در معنا و مفهوم واژه «ایدئولوژی» با نگاهی به گستره تاریخی و طرز تلقی‌های گوناگون منفی و مثبتی است که نسبت به ایدئولوژی وجود دارد و بهتر است آن



آدمی می‌نهد نادیده می‌گیرند و به پیروان خود می‌آموزند که در برخورد با هر مسأله‌ای بلافاصله به دستگاه ایدئولوژیکی خود مراجعه کرده و جواب حاضر و آماده و از پیش تعیین شده را دریافت دارند.

از نظر اینان، پیروان یک دستگاه ایدئولوژیکی، مسائل مشخص و پاسخهای مشخصی دارند و از درک مسائل یا پاسخهایی خارج از حوزه ایدئولوژیکی خویش عاجزند، لذا حتی اگر چنانچه در یک مرحله تاریخی خاص موفق و کارساز باشند با تغییر اوضاع و مراحل تاریخی و ظهور شواهد و شرایط جدید، از درک واقعیات بازمانده و بیش از آنکه بر اساس درک خود از واقعیتهای به اصلاح آموزه های خویش بپردازند، می‌کوشند واقعیتهای سرکش را در چهارچوب حصارهای تنگ ایدئولوژیکی خویش قرار دهند.

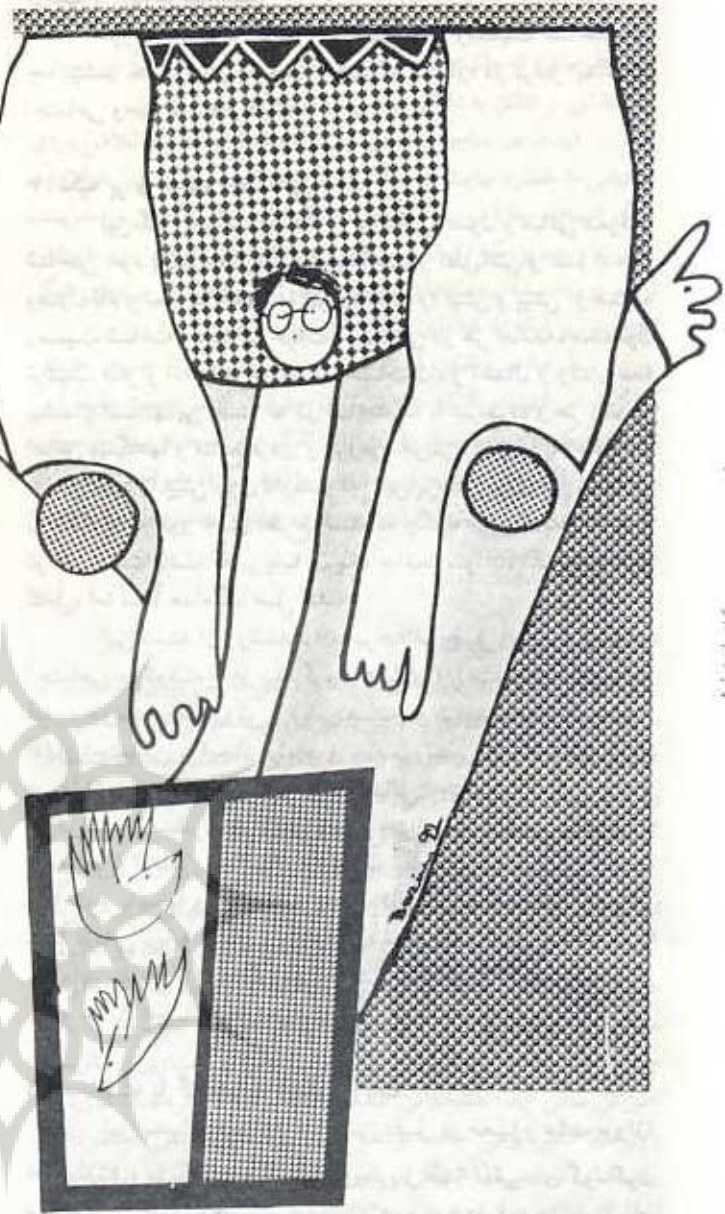
از نظر این دسته از روشنفکران، در گرایشات ایدئولوژیکی غالب اقشار جامعه روشنفکری ما، راه مداخله تجربه بسته است و از تجربیات و واقعیات نمی‌توان چیزی آموخت. ایدئولوژی این دسته از روشنفکران، به طور وحشتناکی واقعیات را ساده و سطحی کرده و همه حوادث را در یک فرمول‌بندی خاص قرار می‌دهند و به هیچ وجه قادر نیستند به درکی عمیق از غامض و پیچیده بودن واقعیتهای نائل آیند. به همین دلیل پراحتی میان آدمها، گروهها و طبقات اجتماعی و حوادث مختلف مرزبندی کرده و میان آنها خط فاصله می‌کشند و به تعمیری همه چیز را سیاه و سفید می‌بینند.

۱۲. مخالفت با سیاست‌زدگی:

اگر سیاست را به معنی احساس و ابستگی سرنوشت خود به سرنوشت و تقدیر جامعه بدانیم، این تیپ نوین اجتماعی، در عمیق‌ترین مفهوم کلمه، سیاسی است و اگر سیاست را به معنی تلاش برای بهبود اوضاع و احوال جامعه تلقی کنیم، گروه اجتماعی مذکور، بیش از همه به اصلاح و تکامل حیات اجتماعی می‌اندیشد. اما آنچه که این گروه جدید روشنفکران را از بخش عظیم جریان موجود روشنفکری در ایران متمایز می‌سازد، مخالفت جدی و سرسختانه‌ای است که این گروه از خود در مقابل سیاست‌زدگی بخش اعظم جامعه روشنفکری نشان می‌دهد؛ و مراد از سیاست‌زدگی آن گونه طرز تلقی‌ای است که همه مسائل را از منظر «سیاست» می‌نگرد و سیاست نیز صرفاً به معنای مجموعه مسائلی است که در حول و حوش قدرت و حاکمیت سیاسی دور می‌زند.

از نظر اقشار وسیعی از جامعه روشنفکری ما، این سیاست است که به همه کس و همه چیز از جمله «تفکر» شکل می‌دهد و مهمترین ویژگی سیاست‌زدگی آن است که تفکر تابع سیاست تلقی گردد و نه سیاست تابع تفکر. بدین ترتیب، در سیاست‌زدگی، اصالت نظر و تفکر نفی گشته و تفکر امری فرعی و روابی تلقی می‌شود. این طرز نگرش نه تنها منجر به بی‌توجهی به ساحت نظر و اندیشه است بلکه نهایتاً به برخوردی غیرمعرفتی با معرفت منتهی خواهد گشت که خود یکی از مهمترین مبانی نظامهای توتالیتر و استبدادی است؛ با این توضیح که مراد از برخورد غیرمعرفتی با معرفت، تحویل و تاویل اندیشه و نظر به عوامل غیرمعرفتی همچون شرایط روانی، اجتماعی، تاریخی و یا مواضع سیاسی است.

از نظر این گروه جدید، اندیشه و تفکر آدمیان از مهمترین اسیل‌ترین عواملی است که در کنار سایر شرایط و پارامترها، به فرهنگها، تمدنها و سیاستها شکل می‌بخشد.



را به مجال و مقال دیگری، بخصوص از سوی صاحب‌نظران واگذاریم و به همین حد اکتفا کنیم که ایدئولوژی در گرایش و تلقی مثبتی که در میان غالب روشنفکران ما نسبت به آن وجود دارد، عبارت است از جهان‌بینی جامعی که دارای مواضع و جهت‌گیریهای صریح و کامل اجتماعی است و لذا می‌تواند مبنای حرکت اجتماعی و عمل سیاسی قرار گیرد.

از شه‌ریور بیست به این سو - بخصوص با توجه به ظهور حزب توده در ایران - وجود گرایشات ایدئولوژیکی از مشخصات بارز نهضتها و حرکت‌های روشنفکری در دیار ما بوده است که هم اکنون نیز در بخش وسیعی از جامعه روشنفکری ما حضور دارد.

غالب ایدئولوژی‌های موجود، به طور بسیار آشکاری منسجم و نظام‌دار بوده و برای مسائل مشخص اجتماعی و سیاسی، پاسخهای صریح و مشخص دارند و به دلیل همین انسجام، صراحت، وضوح و قطعیت موجود در آنهاست که یک ایدئولوژی می‌تواند مینا و پشتوانه عمل، بخصوص در بُعد اجتماعی قرار گیرد.

از نظر این گروه جدید روشنفکری، ایدئولوژیها، به دلیل توجه بیش از حد به عمل، امکانه‌های متعددی را که ذات تفکر فرا پیش

عقل‌گرایی است و با ظهور این گروه، جامعه ما وارد مرحله جدیدی از عقلانیت و راسیونالیسم گشته است؛ اما آنچنان که بسیاری از متفکران علاقه‌مند به دین و تفکر دینی گوشزد نموده‌اند: همه مسائل را

این گروه اجتماعی به دلیل روش آگاهی و توجه به وحدت اجتماعی، از هر نوع آنارشیسم، شارلاتانیسم و رجزخوانیهای مبتذل و بی‌حاصل سیاسی که سه شاخصه مهم سیاست‌زدگی است بیزار و گریزانند. بیان این نکته ضروری است که منظور از آنارشیسم، طرح تئوریهایی است که صرفاً در مقام ویرانگری و نفی «وضع موجود» بوده بی‌آنکه درصدد یافتن راه‌حلی برای تحقق وضع مطلوب باشند، و مراد از شارلاتانیسم، ارائه آن دسته از تئوریهای سیاسی است که تحقق آنها، فقط و فقط از طریق به دست‌گیری قدرت سیاسی توسط صاحبان آن تئوریهاست. رجزخوانی بی‌حاصل سیاسی نیز ویژگی رایج بخش عظیمی از جریانات روشنفکری است که تنها به نتایج و ثمرات می‌اندیشد، بی‌آنکه مبانی، مقدمات و شخم‌زدن این زمین خشک و لم‌یزرع فرهنگی و اجتماعی را برای رویدن نهال آرمانها و ایدآلها مورد توجه قرار دهد.

این گروه جدید اجتماعی، به توده‌ها امیدهای دروغین نمی‌بخشد و تحقق بهشت را مشروط به کسب قدرت سیاسی خود نمی‌کند و انصاف را حتی درباره دشمنان فکری و سیاسی‌اش رعایت می‌کند و وصول به قدرت و نزدیک شدن به اهرمهای قدرت را مهمترین محور حرکت، سیاسی و اجتماعی خود تلقی نکرده و از مفهوم «انقلاب» برداشتی خام و ماجراجویانه همراه با ادعاهای پیامبرانه مبنی بر تغییر همه چیز ندارد و به «اصلاح» نیز می‌اندیشد و معتقد است که هر عمارت نوینی را به هر حال بر روی همین کهنه بنای ویران باید ساخت.

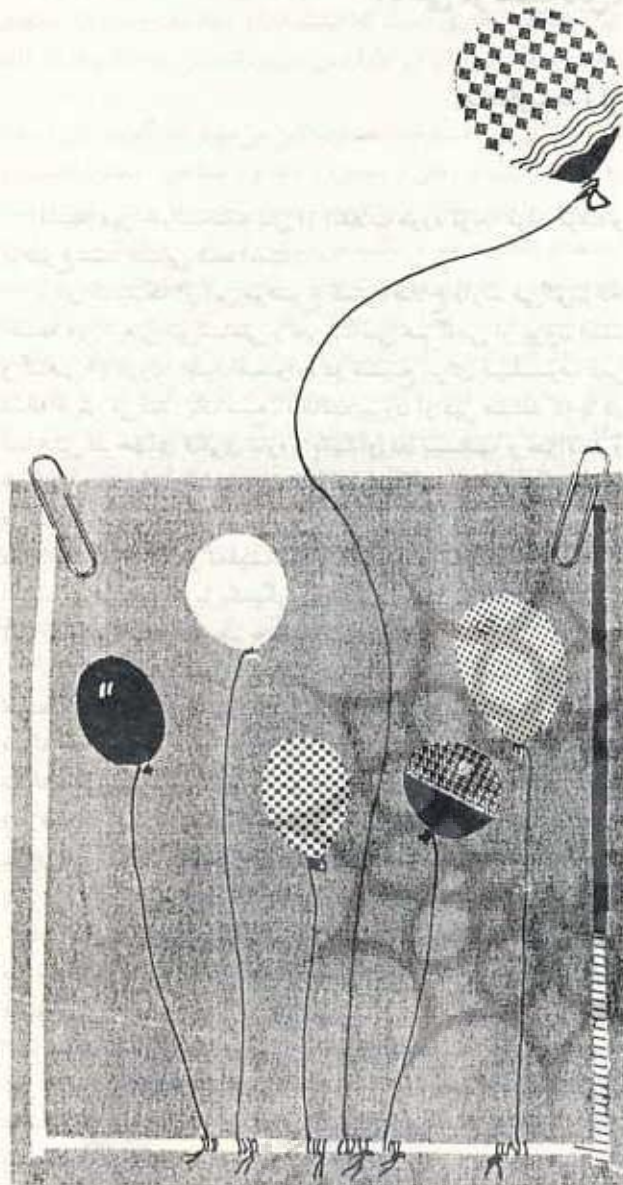
۱۳. تعلق به آینده:

اگر بخواهیم به زبان هگل و هگلیمان سخن بگوییم، دوره تاریخی غالب افسار و جریانات روشنفکری جامعه ما به سرآمده و به همین دلیل است که تلاش بسیار گسترده آنان برای حضور مجدد در صحنه زنده حیات فکری و نظری جامعه، به نتیجه نمی‌رسد. بخش عظیمی از جامعه روشنفکری ما گرچه در زمان حال و در زمان ما تنفس می‌کنند، اما متعلق به گذشته‌اند و در گذشته زندگی می‌کنند. اینان تاب و توان درک این حقیقت را ندارند که دوره تاریخی بسیاری از باورها و روشهایشان به سرآمده است و در دوره ما، آن راه‌حلها را نمی‌پذیرد و آن راه‌حلها مسائل ما را پاسخ نمی‌گوید.

این سخن به معنی نفی ارزشها، فداکاریها و تأثیرات عظیمی که بسیاری از جریانات روشنفکری در سرنوشت اجتماعی ما داشته، نبوده و آنچه که امروز، ما آنرا دستاوردها و تجربیات نوین جامعه روشنفکری می‌نامیم، همه محصول تجربیات و حرکتهایی است که بسیاری از آنها توسط فداکاریها و جانفشانیهای بسیاری از همین جریانات روشنفکری به دست آمده است و به هیچ وجه نمی‌توان پذیرفت که یک تیپ نوین اجتماعی در جامعه روشنفکری ما خلق‌المساعه و بدون هیچ ارتباطی با سنت روشنفکری شکل گرفته است. اما از سوی دیگر نمی‌توان نادیده گرفت که تنها این گروه جدید روشنفکران هستند که متعلق به آینده‌اند و با آینده نسبتی دارند؛ و لذا خود را برای آینده مهیا می‌سازند و به شک و تردیدهای تاریخی و پرسشهای سنت ستیزی که در ضمیر ناخودآگاه جامعه ما شروع به فوران کرده و خیر از ظهور یک چرخش تاریخی در دیار ما می‌دهد، می‌اندیشند.

طرح یک پرسش:

گفته شد که مهمترین ویژگی این تیپ نوین اجتماعی،



نمی‌توان عقلی کرد و لذا این سؤال پرسشی است سرنوشت ساز و تعیین‌کننده که آیا این راسیونالیسم و عقل‌گرایی که اخیراً در جامعه ما شکل گرفته است - آنچنان که تاریخ غرب نشان می‌دهد - نهایتاً به سکولاریسم و نفی تفکر دینی نمی‌انجامد؟

از آینده، با اطمینان نمی‌توان سخن گفت چرا که آینده امکانات متعددی را در دل خویش نهفته دارد. اما به هر حال، اگر ما خواهان حضور احساس مذهبی و تفکر دینی در آینده این جامعه باشیم و بشر جدا شده از جهان‌بینی دینی را وانهاده شده در بیراهه‌ای سخت وحشتناک و ظلمانی تلقی کنیم، نیازمند یک تجدید عهد تاریخی نوینی با تفکر دینی در عمیق‌ترین و اصیل‌ترین معنای آنیم. با قطعیت از ظهور چنین تجدید عهدی در آینده نمی‌توان سخن گفت اما امیدواری به وقوع آن، شاید زمینه‌ساز چنین تجدید عهد دوباره‌ای با ساحت دین و تفکر دینی در آینده جامعه ما باشد.

پادداشت:

• یاسررس، آغاز و انجام تاریخ، فصل ویژگی باختر زمین، صص ۹۲ تا ۹۵